

دو فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی

سال ششم، شماره چهاردهم

پاییز و زمستان ۱۳۹۱

صص ۳۵-۵۹

بازتاب ادبیات عامیانه در مقالات شمس تبریزی

دکتر علی دهقان**

چکیده

ادبیات عامیانه (folklore literature) اصطلاحی است که بر ادبیات توده، شفاهی و فولکلور اطلاق می‌شود و انواع داستان، افسانه، قصه، حکایت، تمثیل، ضرب‌المثل، ترانه و مثل را در بر می‌گیرد. ادبیات عامیانه با متون متصوفه و عرفا در مواردی پیوند می‌یابد. مطالعه و تحقیق متون عرفانی از این جهت، هم به بازیابی انواع ادبی عام کمک می‌کند و هم کیفیت درک متون را بهبود می‌بخشد. مقالات شمس تبریزی از جمله متون عرفانی است که در این زمینه جایگاه شایسته‌ای دارد. در این راستا نگارنده کوشیده است بازتاب ادبیات عامیانه و رابطه و تعامل ادبیات عرفانی و ادبیات عامیانه را با تکیه بر مقالات شمس مطالعه نماید. برای این منظور قصه‌ها، امثال و ویژگی‌های زبان عامیانه مقالات شمس از جهت محتوا و عناصر و نحوه کاربرد بررسی گردید. این بررسی نشان داد که شمس تبریزی بر انواع ادبی عام تسلط زیادی داشته، نقش آنها را برای نفوذ در ذهن مردم مهم می‌دانسته است. از این رو در مقالات او از کارکرد، موضوعات، شخصیت‌ها و سایر عناصر قصه‌های عامیانه و درونمایه‌ها و ویژگی ادبی ضرب‌المثل‌ها برای تفهیم مقاصد عالی عرفانی بهره زیادی گرفته شده و عناصر گوناگون زبان عامیانه در ایجاد ارتباط صمیمانه مقالات وی با مخاطبانش نقش مؤثری داشته است.

کلید واژه‌ها: ادبیات عامیانه، متون عرفانی، مقالات شمس، قصه، امثال، زبان عامیانه.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۸/۲۹

** عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تبریز، گروه زبان و ادبیات فارسی، تبریز، ایران.

مقدمه

ادبیات عامیانه اصطلاحی است که بر ادبیات توده، شفاهی و فولکلور اطلاق می‌شود (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۱۱). ادبیات عامیانه مانند ادب رسمی به دو بخش دانش و هنر تقسیم می‌شود. هنر عوام شامل رقص، نقاشی، موسیقی، نمایش، و ادب می‌باشد و ادب عام، داستان، افسانه، قصه، حکایت، تمثیل، ضرب‌المثل، ترانه و مثل را در بر می‌گیرد. بدین ترتیب ادبیات عامه (Folk literature) یکی از گونه‌های ادبیات و فولکلور به شمار می‌آید. زبان ساده، لحن عامیانه، حالات و اندیشه‌های عوام در این ادبیات نمایان است. موضوع‌های ادبیات فولکلور با اوضاع روزگار مطابقت دارد و «برگرفته از فرهنگ قومی (Folklore) است» (داد، ۱۳۷۸). ادبیات عامیانه قالب‌های متعددی دارد. مهمترین آنها در شعر دوبیتی و مثنوی است. در نثر قصه عامیانه، حکایت (عادی و تمثیلی)، ضرب‌المثل (فارسی و عربی)، عناصر بلاغی عامیانه، نوشته‌های دارای زبان عامیانه، داستان‌های افسانه‌ای، داستان‌های اسطوره‌ای، عبارات عامیانه، عبارات انشایی (دعا، نفرین، قسم، تعجب و ...) از قالب‌های ادبیات عامیانه هستند.

ادبیات عامیانه با متون متصوفه و عرفا در مواردی پیوند می‌یابد زیرا «تصوف هر چند از درون و نهاد انسان‌ها سرچشمه گرفته، با این حال در هر جامعه‌ای با عقاید و آداب و رسوم آن جامعه، نوعی توافق و سازش یافته، و به شکل و شیوه خاصی جلوه‌گر شده است» (یثربی، ۱۳۶۶: ۱۱۳).

متون عرفانی به عنوان اسناد مکتب تصوف و عرفان نیز از موضوعات ادب عامیانه سرشار است و مطالعه آنها برای درک اندیشه و آرمان و عقاید و طرز زندگی گذشتگان اهمیت فراوانی دارد. ارتباط ادب صوفیانه و عامیانه چند جهت کلی دارد. یکی وجود افراد عامی و تحصیل نکرده در حلقه متصوفه، دیگری تعلق برخی اصناف اجتماعی مانند فتیان و جوانمردان و عیاران و قلندران به

جامعه متصوفه و عرفا؛ سوم و مهم‌تر از همه رابطه نزدیک و حشر و نشر عارفان و صوفیان با مردم عامی و لزوم به کارگیری زبان و ادبیات، لحن و سبک فراخور درک آنان است. برخی از سلسله‌های صوفیه مانند خاکساریه ادبیاتی داشته‌اند که «غالباً محدود به انشاد اشعار مشهور یا انشای ادبیات عامیانه بوده است... که خود از طبقات عامه و در واقع وارث واقعی طبقات درمانده و ساقط شده اصناف بوده‌اند» (زرین‌کوب، ۱۳۶۷: ۳۷۸).

میراث متشور عرفانی در قالب‌ها و ژانرهای گوناگون سهم عمده‌ای را در انتقال ادبیات عامیانه بر عهده داشته، پیوند استواری میان صوفیان و عارفان با مردم عامی برقرار کرده است. صوفیه نثر را عمق و سادگی بخشیده‌اند حکایت و قصه را به قالب معانی و حکم تبدیل کرده‌اند «ادب صوفیه از تمثیلات و حکایات عرفانی گرفته تا شطحیات و غزل‌های قلندری تنوع و غنایی سرشار دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۱۳۴) صوفیه «حکایت و قصه را قالب معانی و حکم قرار دادند؛ سرگذشت مشایخ را بیش از تاریخ، آیینه عبرت شناختند.» (انزابی‌نژاد، ۱۳۷۸: ۸، نقل از ارزش میراث صوفیه، ۱۳۶۲: ۱۵۸). بدین ترتیب متون نثر عرفانی از عناصر زبانی و ادبیات عامیانه متأثر شده، گنجینه سرشاری را به بار آورده است. مطالعه و تحقیق متون عرفانی از این جهت، هم به بازیابی انواع ادبی عام کمک می‌کند و هم درک این متون را ژرفا می‌بخشد. مقالات شمس تبریزی به عنوان نمونه مهمی از مجموعه مقالات عرفانی یادگار گرانبهایی است که پس از ورود شمس به قونیه، و حالاتی که او را با مولانا رفته، به صورت یادداشت از سخنان او به جای مانده است. فراهم آورنده این یادداشت‌ها خود شمس نبوده است. شاید گفته‌های شمس را حسام‌الدین یا سلطان ولد به اشاره مولانا می‌نوشته است (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۲۶). مقالات شمس نماینده یک سلسله درهم از مباحثات و اقوال شمس است که در آن شخصیت پرشور و فیاض وی

گاهی با رگه‌هایی از اندیشه و تفکر منطقی آمیخته است. نتیجه این آمیختگی گزارشی طولانی و آشفته از غلیان خشم شدید است که گرایش خشم آگین او را در مورد هم دوره‌هایش نشان می‌دهد و اشاراتی به بدگویی‌های مداوم در درون محفل روحی و حقد و حسد مریدان او می‌کند و در ضمن شماری از حکایات، تمثیل‌ها و اشارات به عارفان پیشین دارد و از دستاوردهای منضبط آیین تصوف الهام پذیرفته و قطعاتی هم درباره تفکر در جمال و عشق دنیوی و ناسوتی دارد. این متن یکی از متون بسیار غنی و پرمایه است و از ویژگی با ارزش آن توجه ستایش برانگیز به زبان فارسی است و در ابراز عقاید و آرا از نثری پالوده و پخته و زیبا و ظریف بهره گرفته است. (موریسن و همکاران، ۱۳۸۰: ۱۱۸).

ادبیات عامیانه در مقالات شمس

مقالات شمس تبریزی از میان مجموعه مقالات عرفانی، جایگاه معنابهی در انعکاس ادبیات عامیانه دارد. از این رو جلوه‌های ادبیات عامیانه در آن از جهت دارا بودن قصه، مثل، زبان و ... بررسی می‌شود. (در این مقاله شماره صفحه و جلد مقالات شمس با پراکنش جدا شده است: صفحه/ جلد و در اواخر مقاله فقط شماره مسلسل دو جلد آمده است).

الف) قصه (Tale) و کاربرد آن در مقالات شمس

قصه در لغت به معنای خبر، داستان و گزارش آمده است. در اصطلاح به آثاری اطلاق می‌شود که «در آنها تأکید بر حوادث خارق‌العاده بیشتر از تحول و تکوین آدم‌ها و شخصیت‌هاست. در قصه ماجرا بر محور حوادث خلق‌الساعه شکل می‌گیرد. حوادث، قصه‌ها را به وجود می‌آورد و در واقع رکن اساسی و بنیادی آن را تشکیل می‌دهد بی‌آنکه در گسترش و بازسازی قهرمان‌ها و آدم‌ها

نقشی داشته باشد. به عبارت دیگر، قهرمان‌ها و شخصیت‌ها در قصه کمتر دگرگونی می‌یابند و بیشتر دستخوش حوادث و ماجراهای گوناگون‌اند» (میرصادقی، ۱۳۶۶: ۷۱). قصه روایت ساده و بدون طرحی است که اتکای آن به طور عمده بر حوادث و «توصیف» است و خواننده یا شنونده هنگامی که آن را می‌خواند و یا بدان گوش فرا می‌دهد به «پیچیدگی خاص و غافلگیری و اوج و فرود مشخصی» بر نمی‌خورد (یونسی، ۱۳۶۵: ۴) و «اغلب پایانی خوش دارد و در آن خوبی‌ها بر بدی‌ها پیروز می‌شود. شکل قصه‌های عامیانه، اغلب ساده و ابتدایی است و نقلی روایی دارد. زبان اغلب آنها گفتاری است و پر از اصطلاح‌ها و لغت‌ها و ضرب‌المثل‌ها و تکیه کلام‌های عامیانه است.» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۲۱۴).

داستان‌های صوفیانه بر اساس ویژگی‌های داستانی، از بهترین نمونه‌های این ژانر ادبی هستند. شادروان نادر ابراهیمی در این باره می‌نویسد: «این داستان‌ها جمیع عناصر اساسی داستان مانند شخصیت، زبان، فضا، طرح، موضوع، محتوا، هدف، ساختمان و... را دارا هستند. چنانکه با سنجش‌های امروزی بررسی و نقد و تحلیل و تفسیر ادبیات داستانی و در مقایسه با نیرومندترین داستان‌های کوتاه زمان ما نیز می‌توان بسیاری از آنها را هم‌سنگ و هم‌وزن بهترین آثار داستانی در سراسر جهان دانست و کاملاً معتبر، بی‌نقص، زیبا، عمیق، ماندگار، همیشگی، مؤثر، نافذ، و دارای ساختار عالی، کامل و دقیق» (ارجی، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

بسامد داستان‌ها در متون صوفیه چشمگیر است چنانکه فقط رقم داستان‌های کشف‌الاسرار به ۵۰۰ (پانصد) فقره می‌رسد. که چهارصد مورد آن را سید مهدی شمس‌الدین گردآورده است (میبدی، ۱۳۸۴: ۱۲). در مقالات شمس تبریزی «۱۲۸ داستان (حکایت) وجود دارد که ۱۰۸ مورد آن یک‌بار و بقیه بیش از یک‌بار آمده‌اند» (رضی، ۱۳۸۵: ۵۲). به گفته شمس، هر قصه‌ای را مغزی هست. قصه را جهت آن

مغز آورده‌اند بزرگان. نه از بهر دفع ملالت (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۲۴۹). این داستان‌ها از لحاظ تیپ و شخصیت‌ها، موضوع و تم، تنوع فراوانی دارند.

۱- شخصیت‌های عامیانه

در قصه‌های مقالات، علاوه بر وجود اشخاص عامی با مشاغل عادی، منش و رفتار خصوصی آنها نیز منعکس شده است: مانند عنینی که رفیق کودکی خود، سوزنگر را با جامه خود و در تاریکی پیش زن خود فرستاد (۱/۲۹۶). گاهی این شخصیت‌های قصه‌ها، غلامان هستند. در این نوع قصه‌ها نیکوکاری، وفاداری، ذکاوت و سایر صفات برتر این تیپ قهرمانی ستوده شده است. در آنها غلامی وفادار و هوشیار از آزمون‌های سخت سرافراز بیرون می‌آید و قابلیت خود را در جلب نظر پادشاهی برای دیگران نشان می‌دهد. چنانکه موضوع فرمانبری محض و محبوبیت ایاز در پیش محمود غزنوی زبانزد بوده، قصه‌های مشابه فراوانی را به وجود آورده است که غالباً بدون ذکر نام پادشاه و گاهی با ذکر نام سلطان محمود به متون ادبی راه یافته‌اند.

در قصه‌ای آمده که سلطان محمود برای اثبات دلیل توجه خود به ایاز گوهر بسیار گرانبهایی را می‌دهد تا بشکنند. هیچ کس نمی‌شکند که حیف است چون به خزانه محمود آسیب می‌رساند. اما ایاز می‌گوید «امر پادشاه با قیمت‌تر است یا گوهر؟». و آن را می‌شکند و محمود از سربلندی او در امتحان شاد می‌شود (۱/۸۷). چنانکه در ادبیات عامیانه پادشاهان قهرمانان دایمی و نام‌آشنای درصد بیشتری از قصه‌ها هستند، در ادب عرفانی نیز از این نوع داستان‌ها بسیار دیده می‌شود. قصه‌های راجع به ذوالقرنین و اسکندر، دارا و سلیمان به عنوان نمادهای قدرت و جلال دنیوی، به طور گسترده به متون عرفانی راه یافته‌اند. اما قصه‌های سلطان محمود در ادبیات عرفانی بیش از همه مورد توجه بوده است و شمس تبریزی نیز

چهار داستان (۲۴۹، ۱۱۱، ۲/۳۲) با قهرمانی وی نقل کرده است. از جمله، قصه بلندی است که می‌گوید سلطان محمود از لشکر جدا مانده بود، سخت گرسنه، به آسیابانی می‌رسد و برای خوردن از او چیزی می‌خواهد، وی سلطان را می‌آزارد ولی کودکی سلطان را مهمان می‌کند و پادشاه پس از بازگشت آنها را می‌خواند و به تناسب کارشان پاداش می‌دهد (۲/۳۲).

قصه‌هایی که در مقالات شمس با محوریت شخصیت‌های حیوانی طرح شده‌اند، مانند شیوه معمول حالت نمادین دارند. اما آنچه در وهله نخست برای مخاطب اهمیت دارد، کارکرد عامیانه نام این حیوانات می‌باشد. در متون عرفانی این امر نکته عادی نیست، زیرا عادت این است که داستان‌های این متون با نام اولیا و عرفای بزرگ آراسته باشد. نام سیمرغ (۱/۲۱۳)، بط (۱/۷۷)، استر و اشتر (۱۰۸، ۲۷۲، ۱/۳۴۶) و موش و شتر (۱/۱۳۴) در میان شخصیت‌های قصه‌های شمس از این نوع است.

۲- طرح موضوع ممتنع الوقوع

در داستان زیر یک اصل عرفانی معروف با طرح حوادث غیرواقعی، تبلیغ می‌شود. خلاقیت آفرینندگان این داستان چنان فضای قصه را فراگرفته که قوت هنری آن، خواننده را از توجه کردن به حقیقت موضوع و حوادث قصه باز می‌دارد یا بی‌نیاز می‌کند. «سماع» با این داستان مطلوبیت دوچندان می‌یابد:

«شیخ گفت خلیفه منع کرده است از سماع کردن. درویش را عقده‌ای شد در اندرون و رنجور افتاد. طبیب حاذق را آوردند نبض او گرفت، این علت‌ها و اسباب را که خوانده بود، ندید. درویش وفات یافت، طبیب بشکافت گور او را و سینه او را و عقده را بیرون آورد؛ همچون عقیق بود. آن را به وقت حاجت بفروخت؛ دست به دست رفت به خلیفه رسید، خلیفه آن را نگین انگشتری

ساخت؛ می‌داشت در انگشت. روزی در سماع فرو نگریست، جامه آلوده دید از خون. چون نظر کرد هیچ جراحی ندید؛ دست برد به انگشتری، نگین را دید گداخته. خصمان را که فروخته بودند بازطلبید، تا به طبیب برسید. طبیب احوال باز گفت» (۱/۸۰).

۳- قصه‌های افسانه‌ای

افسانه قالبی است که کلیه ویژگی‌های لفظی قصه‌ها را داراست. با این تفاوت که عناصر خیالی و امور خارق‌العاده در آن زیادتر و قوی‌تر است. موضوعاتی که درباره آفرینش جهان و موجودات و زمان به وجود آمدن آنها و رابطه انسان با جهان و موجودات آن و کلاً دانش بشر ابتدایی در باره هستی، در افسانه‌ها منعکس شده است. «افسانه‌ها بهترین منبع بازآفرینی شخصیت‌های ماقبل تاریخ و موضوع‌های اساطیری مختلف به شمار می‌روند.» (سیپک، ۱۳۸۹: ۷۲)

عرفا برای بیان حقایق عرفانی از افسانه‌ها یاری گرفته‌اند. «مولوی دریای بی‌کران معارف و حقایق معنوی خویش را در کسوت افسانه عرضه داشت. با افسانه «مسجد مهمانکش»، «طوطی سخنگو» و «دژ هوش‌ربا» و با افسانه‌های دیگر حقایق تلخ زندگی را با چاشنی گوارایی درکام مخاطبان خود ریخت.» (محبوب، ۱۳۸۷: ۱۶۴). شمس تبریزی نیز از کارکرد تعلیمی افسانه‌ها غافل نبوده، برخی از افسانه‌ها را در مقالات خود وارد کرده است.

در مقالات شمس، در قصه معروف قلعه ذات‌الصور- که مولوی نیز آن را در دفتر ششم مثنوی به نظم کشیده- به افسانه پایداری در عشق تأکید شده است: «... آن پسر کوچکین آمد... شرط کرد و در طلب ایستاد. دایه را بر صدق او رحم آمد. او را دلالت کرد که گاوی زرین بسازد، و در اندرون آن گاو برود... تا به حيله‌ها در کوشک دختر راه یافت... روبند دختر بستند، که نشان آن بود. ...

(۱/۲۴۷). در افسانه حمزه و عبدالرحمان (۱/۳۶۵) مورچگانی ظاهر می‌شوند که هریک به اندازه پیلی پیکر دارند و این دو نفر از مبارزه با آنها در می‌مانند. افسانه‌های راجع به جستجوی گنج، در قصه‌های عامیانه فراوان است. عرفا معمولاً از مفهوم نمادین «گنج» برای بیان عشق و مانند آن استفاده کرده‌اند. شمس تبریزی در افسانه «گنج‌نامه» (۱/۷۵) موضوع «عنایت» برای رسیدن به پیشگاه حق را طرح می‌کند. اما در افسانه «گنج یافتن روستایی» (۱/۱۶۶) نتیجه دیگری می‌گیرد که در آخر افسانه (خلاصه) تصریح می‌کند: روستایی گاو می‌راند، آهن در چنبری ماند، به زر خالص دست یافت. در این میان پادشاهی از شکار باز می‌گشت. از دور روستایی دو سرهنگ دید بانگ کرد تا به ایشان سپارد. چون آمدند پشیمان شده بود. پادشاه گفت بروید روستایی را بیاورید. آمدند که پادشاه می‌خواند. روستایی با خود می‌گوید: با زر غم و بی‌زر غم، آخر غم با زر به؛ ... لاغ بهتر با این قوم.

۴- قصه‌های طنز و رکیک

شمس تبریزی قصه‌های رایج و معروف طنزآلود و نقدآمیز جحی و خوانچه (۱/۱۲۱)، ابوبکر ربابی و جحی (۱/۱۵۵) و وزیر و دلکک (۱/۲۷۴) را برای تبیین اندیشه‌های خود به کار می‌برد. در عین حال از قصه‌های طنز ناشناخته مانند مزین و مشتری سپید محاسن‌اش داستان می‌زند. (۱/۱۸۱) و صوفیان شکم‌باره (۱/۲۳۶) را نیز نقد می‌کند.

شمس تبریزی قصه‌هایی با تم رکیک را که در میان عوام رواج دارد، به کار می‌گیرد؛ قصه نایزن (۱/۱۲۴)، قزوینی که مادر خود را می‌کشد تا ملاحظه بترسند (۱/۲۲۰)، درویش و ایلپاتی (۲/۱۳) از این گونه‌اند.

شمس برای نشان دادن «جهل و نادانی» از قصه‌های زیبای عامیانه بیشتر استفاده می‌کند؛ مانند قصه نادانی که در توصیف ماهی آن را به شتر شاخدار تشبیه کرد (۱/۷۶) و معلوم نمود که علاوه بر ماهی، شتر را نیز نمی‌شناسد. یا کری که از آسیاب می‌آمد (۲/۶۸) و جواب‌های پیش فرضش در برابر سلام و سخن دیگری، نادانی او را ظاهر ساخت.

۵- قصه‌های تربیتی و آموزشی عمومی

قصه‌های تعلیمی با اهداف تربیتی و اخلاقی از عناصر و ابزار مهم ادبیات عامیانه تلقی می‌شود. شمس تبریزی به اهمیت این داستان‌ها واقف بوده، از کارایی آنها بهره جسته است. وی بطلان آموزش ناهل را در قصه معلمی نشان داده است که از تلاش خود در تعلیم پسر احمق و بددل پادشاه درمانده شد و به ناچار برای هم‌رنگی با شاگردش، مقنعه به سر کرده، آواز زنانه برآورد (۱/۳۱۱). در یک حسب حال طولانی، از اثرگذاری روش تنبیه شاگرد شوخ نافرمان خود (۱/۲۹۱) قصه طولانی می‌نویسد.

ب) امثال فارسی

ابله دسن پیر نویسنده فرانسوی می‌گوید «مثل صدایی است که از تجربه منعکس می‌شود» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۱۸ نقل از ذوالفقاری، ۱۳۸۶). در تعریف مثل بر شهرت و رواج آن تکیه شده است. اساساً رواج یافتن جمله، شعر یا عبارتی است که آن را مثل می‌کند اما هر عبارت یا جمله یا تعبیر رایجی نمی‌تواند مثل باشد. کنایات، تعابیر عامیانه، اصطلاحات، زبانزدها، سوگندها، نفرین‌ها، دعاها، چاووشی‌ها، کلیشه‌های زبانی، تکیه کلام‌ها، ماشین نوشته‌ها، تصنیف‌ها و غیره شهرت و رواج دارند، اما هیچ یک مثل نیستند. زیرا مثل باید تمامی یا اغلب

ویژگی‌های گفته شده را داشته باشد. استعاره تمثیلیه متداول بر زبان مردم را مثل شمرده و در تعریف آن گفته‌اند «قولی کوتاه و مشهور است که حالتی یا کاری را بدان تشبیه کنند و غالباً شکل نصیحت‌آمیزی از ادبیات عامیانه است که محصول ذهن عوام و مبتنی بر تجربه‌های عادی زندگی است. این شکل را ضرب‌المثل نیز گویند که غالباً صورت فشرده یک داستان است.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۶۷). با توجه به ویژگی‌های مثل، تعریف جامع آن را می‌توان چنین ترتیب داد «مثل جمله‌ای کوتاه، رسا، رایج، اغلب آهنگین، استعاری، و اندرزی و اخلاقی است که حاصل تجربیات مردم است و بین آنان مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر اندک به کار می‌برند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۷).

شاعران و تذکره‌نویسان ایران، که پرورش یافتگان محیط ادبیات کلاسیک بودند، ادبیات عامه را حقیر و خشن می‌شمردند و بر آنان دشوار و ناگوار بود که این گونه آثار مربوط به زندگی روزمره مردم را به همان صورت اصلی که در دهان مردم بوده ضبط نمایند. این بود که مضمون‌های آنها را با تصرفاتی به شعر عروضی در می‌آوردند و بدین ترتیب اغلب، شیوه بیان و آهنگ زیبای آنها از بین می‌رفت. مثل‌ها از لحاظ ارزش فرهنگی و انواع موضوعی همواره مورد توجه بوده‌اند. ناهید مؤید حکمت در تحقیقی با عنوان «ارزش‌های بارز فرهنگی در مثل‌ها و تعبیرهای کنایی»، ارزش‌های فرهنگی مثل‌ها و تعبیرهای کنایی فارسی را بررسی نموده است. وی مطالعه کرده که در محتوای آنها چه ارزش‌هایی توصیه و یا چه ضد ارزش‌هایی نفی شده‌اند؟ (مؤید، ۴/۹). درباره چگونگی کاربرد و نحوه استفاده از ضرب‌المثل‌ها در کتب بلاغی بحث نکرده‌اند (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۴). ذوالفقاری مثل‌ها را به انواع نه‌گانه تقسیم کرده است. مبنای این طبقه‌بندی و عناوین؛ ساختار دستوری، بیان و لحن، رواج و تداول، رایج و نیمه رایج، منشأ، ریشه و مأخذ، درونمایه و محتوا، زیبایی‌شناسی، نظم و نثر را شامل می‌شود.

در تحقیق حاضر چگونگی کاربرد مثل و انواع موضوعاتی آنها در مقالات شمس هدف مطالعه بوده است. گرایش عرفا به ادبیات عامیانه در انواع و موضوعات مثل‌ها- مانند سایر انواع ادبیات عامیانه- متجلی شده است. نتیجه بررسی این مثل‌های مقالات شمس را می‌توان در ویژگی‌های زیر خلاصه کرد: در برخی از مثل‌های شمس هم عنصر هم درونمایه، هر دو هماهنگ است؛ مانند «عیب بر خود نه، بر روی آینه عیب منه» (۱/۷۰) که عناصر لغوی و درونمایه و موضوع اخلاقی است.

برخی از مثل‌ها از لحاظ موضوعی وجوه متعددی دارند مانند «جزاء سیئه سیئه مثل‌ها» (۱/۱۱۳) که هم اخلاقی و هم دینی و هم حقوقی است. گاهی به نظر می‌رسد برخی از نمونه‌های ذکر شده به کلمات قصار شباهت دارد تا به مثل. شمس داستان برخی از امثال کتاب خود را نیز به طور خلاصه آورده است. اگرچه بسامد آن چشمگیر نیست ولی از توجه او به جایگاه و نقش تعلیمی مثل حکایت می‌کند. مانند- «انگشت انگشت بگیری، خیک خیک برود.» (۱/۲۸۳). حکایت غلام هندوست که خواجه بقال داشت، از کاسه هر مشتری انگشت روغن یا انگبین برداشتی بعد از کشیدن. غلام هندو انکار کردی در دل، چه نیارستی گفتن. تا روزی خیکی بزرگ باز شد و انگبین برفت. فرصت یافت غلام هندو، گفت: انگشت انگشت بگیری، خیک خیک برود (همان).

برخی مثل‌ها در مقالات توضیح داده شده‌اند چنانکه در مثل بازرگانی که به مال غیر بازرگانی کند، گویند: «سفره فلانی در سفر است.» (۱/۲۵۴).

تعداد مثل‌های عربی در مقالات نسبت به مثل‌های فارسی بسیار اندک است. اصولاً صوفیه به زبان فارسی گرایش زیادی داشته‌اند. برخی از آنها از طبقات عامی برخاسته‌اند.

در میان مثل‌های به کار رفته در مقالات، از درونمایه‌های راجع به مسائل خرافی نشانه‌ مشخصی دیده نمی‌شود. این نکته با سایر عناصر ادبیات عامیانه موجود در متون عرفانی مانند مضامین قصص و حکایات، همسانی ندارد، زیرا مسائل افسانه‌ای و خرافی در آنها زیاد یافته می‌شود.

درونمایه‌های اخلاقی در مقالات شمس بیش از سایر مضامین است و این مسأله به جنبه ارشادی و تعلیمی مکتب تصوف مربوط است. موضوعات حکمی در مقالات نیز چشمگیر است، زیرا عرفا برای تعلیم مبادی و اصول خود به برهان و حجت عقلی و منطقی نیاز داشتند اما چون مخاطب مثل مردم عامی و عادی است از این رو تمثیل‌های عقلی و فلسفی را برای این منظور برگزیده‌اند. درونمایه‌های سیاسی در مثل‌های متن مورد تحقیق نادر است، این مسأله شاید از بی‌اعتنایی عرفا به مسائل سیاسی و حکومتی ناشی شده باشد، این امر بر خلاف قصه‌های متون عرفانی است.

مسائل اجتماعی موجود در متون عرفانی بیشتر صبغه اخلاقی دارد و این امر نیز با سلوک عرفا از خود به خدا مناسبت دارد. آنها در سیر خود به سوی کمال، امور متفرقه را مانع می‌شمارند زیرا «دل پراکنده از آفت برآکنده بود (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۰۸).

سبک شمس در توجه به ساختار لفظی مثل‌ها یکسان نیست. عبارات و جملات مثل‌ها ساده و گاهی طولانی است اما در برخی موجز، موزون و آراسته به صنایع ادبی است؛ مانند اشتقاق: ما للتراب و رب الارباب (۱/۶۹)، تضاد: حلوی نقد خواهی یا دیناری بنسیه؟ (۲/۱۶۲)، تکرار: با زر غم بی‌زر غم، آخر غم با زر به. (۱/۱۶۶)، کنایه: در بند آن بودم که خر از پول بگذرد. (۱/۲۸۷). به طور کلی امثال در موضوعات مختلف به مقالات راه یافته است:

- درونمایه اجتماعی:** جنگ و درونمایه‌های آن، بهداشت و پزشکی، تأکید به تعلیم و تربیت، فریب‌ها، ناهمگونی‌ها، همگونی و همزبانی‌ها، از جمله مسائل اجتماعی انعکاس یافته در مقالات شمس می‌باشد:
- ۱- در جنگ فرّ از حساب گر است. (۱/۱۶۳).
 - ۲- شمشیر خطییم، نه خلم، نه برم. (۲/۲۱۱).
 - ۳- کل کل را گفت مرا دارو کن. کل گفت: اگر من دارو داشتمی سر خود را دارو کردمی. (۱/۲۶۶).
 - ۴- بقدر الكد تكتسب المعالی. (۱/۱۴۵).
 - ۵- در دوغ افتاده‌ایم، کدام دوغ (۱/۱۷۹).
 - ۶- این رسن [تحصیل علم] از بهر آنست که از چه بر آیند، نه از بهر آن که از این چه به چاه‌های دیگر فرو روند. (۱/۱۷۸).
 - ۷- زیره به کرمان بری چه قیمت چه نرخ و چه آب روی آرد؟ (۱/۶۹).
 - ۸- ما للتراب و رب الارباب (۱/۶۹).
 - ۹- زن را همان پس کار و دوک خود! (۲/۱۵۸).
 - ۱۰- خایه بط زیر مرغ خانگی؟ (۲/۱۴۳).
 - ۱۱- مه او و مه پیله باباش، مه همدانش! (۲/۲۲۶).
 - ۱۲- از کوزه همان برون تراود که در اوست (۲/۳۹).
 - ۱۳- من اشبه اباه فما ظلم. (۱/۱۶۷).
 - ۱۵- من بدان باد اول نیامدم که به این باد آخرین بروم (۱/۲۴۴).
 - ۱۶- دعوی مرغابی می کنی از طوفان می ترسی؟ بط کشتی طلب شگفت بود (۱/۲۶۹).

درونمایه اخلاقی: در باره کردار و رفتار و صفات بد، خودسازی و تهذیب، شجاعت، صدق و سایر مسائل اخلاقی مثل‌های زیادی در مقالات وجود دارد:

- ۱- بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی. (۱/۲۸۳).
- ۲- انگشت انگشت بگیری، خیک خیک برود. (۱/۲۸۳).
- ۳- مرگ را چنان می جویند که شاعر قافیه را ... (۱/۱۵۹).
- ۴- عیب بر خود نه، بر روی آینه عیب منه. (۱/۷۰).
- ۵- خود مردم نیک را نظر بر عیب کی باش؟ (۱/۹۵).
- ۶- در بند آن بودم که خر از پل بگذرد. (۱/۲۸۷).
- ۷- اگر خبر آوردندی که پدرت از گور برخاست،... البته نیامدمی (۱/۱۶۸).
- ۸- درویش را از ترشی خلق چه زیان؟ اگر همه عالم را دریا گیرد بط را چه زیان؟ (۱/۹۵).
- ۹- من القلب الی القلب روزنه (۱/۲۷۹).
- ۱۰- التردد تودد (۱/۸۳).
- ۱۱- مرد چون پیر شود طبع کودکان گیرد. (۱/۱۳۳).
- ۱۲- طلب الوسيله بعد حصول المقصود قبیح (۱/۱۴۰).
- ۱۳- آن را که نبینی ای صنم چند زنی (۱/۳۰۷) در برابر مثل عربی: اذا لم تجدنی کم تجلدنی (نفائس الفنون ج اول، ص ۱۸۸) نقل ۵۶۲ موحد در مقالات شمس).
- ۱۴- یک جرعه به خویشتن پرستان ندهند (۱/۲۰۹).
- درونمایه اقتصادی:** مسائل اقتصادی نیز در مثل های مقالات شمس کم نیستند:
- ۱- با زر غم بی زر غم. (۱/۱۶۶).
- ۲- نعم المال الصالح لرجل الصالح (۱/۱۶۹).
- ۳- سیلی نقد خواهی یا دیناری بنسیه؟ (۲/۱۶۲).
- ۴- من اشتری مالایحتاج الیه باع ما یحتاج الیه (۱/۱۵۷).
- ۵- بازرگانی که به مال غیر بازرگانی کند، گویند: «سفره فلانی در سفر است» (۱/۲۵۴).

- ۶- اندکی دال است بر بسیار (۱/۱۲۲).
- ۷- اگر یک درم از درویش بستانند چنانست که او را کشته‌اند (۱/۱۴۱).
- درونیایه حکمی:** اشاره به بی‌ارزشی دنیا، کیفر اعمال، بخت و اقبال، مسائل فلسفی و دینی، در امثال مقالات منعکس شده است:
- ۱- دنیا به دست او چنان است که موش به دست گربه (۱/۷۹).
 - ۲- و جزا سیئه سیئه مثلها (۱/۱۱۳).
 - ۳- علی الدیک صیح و علی الله صباح (۱/۲۱۵).
 - ۴- همه را به همه داده‌اند (۱/۲۱۵).
 - ۵- الانسان حریص علی ما منع (۱/۲۴۶).
 - ۶- حفت الجنه بالمکاره. گرد بر گرد بهشت خارستان است. (۱/۱۴۵).
 - ۷- اگر نور ایمان بودی کی چندین هزار دادندی، قضا و منصب بستدندی؟ کسی دامن زر دهد و از مارگیری ماری بخرد؟ (۱/۱۴۷).
 - ۸- هر که چنان زید که او را باید، چنان میرد که او را نباید (۱/۲۶۷).
 - ۹- گفتن جان کندن است و شنیدن جان پروردن (۱/۲۴۵).
 - ۱۰- الفضل للمتقدم (۱/۲۵۱).
 - ۱۱- اشتر بر بام کوشک جستن (۱/۸۵).
 - ۱۲- غریب را کاروانسرا لایق است (۱/۱۴۱).

(ج) ویژگی‌های زبانی عامیانه

از زبان عامیانه تعاریف متعددی ارائه شده است که از مجموع آنها می‌توان به این تعریف دست یافت: «واژگان و اصطلاحات غیررسمی و غیرمعیار که معمولاً تنها برای افراد یک گروه اجتماعی یا ناحیه‌ای خاص قابل درک است» (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۸۵).

کاربرد لغات عامیانه به صورت شکستن کلمات، تخفیف کلمه، تکرار کلمه، و ابدال، قلب، حذف و افزایش واج کلمه‌ای، آوردن کلمات رکیک، تکیه کلام، اسم صوت یا نام آوا، اصوات، اتباع، همگونی، عدد، واژگان محاوره‌ای، دعا، سوگند، نفرین، عبارات عامیانه و... از مصادیق زبان عامیانه شمرده می‌شوند.

همچنان که در مورد اصطلاح عامیانه و مرزبندی میان زبان عامیانه و رسمی ابهاماتی وجود دارد، درباره‌ی دسته‌بندی عناصر عامیانه نیز این ابهام صدق می‌کند. حق‌شناس در نقد خود بر فرهنگ فارسی عامیانه، گونه‌هایی از عناصر عامیانه، فرایند قلب (قلف به جای قفل)، ابدال (نشت به جای نشد)، همگونی (مشد به جای مشهد)، فرایند دوگانه‌سازی (دک و دنده) و (رخت و پخت) را باز شناخته است. به نظر او یکی دیگر از ویژگی‌های زبان عامیانه بهره‌گیری از ترکیب‌های نحوی در واژه‌سازی است (صد تا یک غاز). ایشان ترکیب نحوی در عبارت عقل کسی پاره سنگ برداشتن، به عنوان عبارت استعاری در معنی کم عقل بودن را جزو زبان عامیانه دانسته است (آتش سودا، ۱۳۸۷: ۸۷).

دکتر حدادعادل نیز در مقاله‌ای به نام «درآمدی بر واژه‌گزینی مردمی»، برخی از ترکیبات روزمره و ساخت آنها را با الگوهای صرفی در ترکیبات عامیانه یا محاوره‌ای شناسایی کرده است (همان: ۸۸) که بیشتر با شیوه تولید واژگان فرهنگستان زبان و ادب فارسی و زبان معاصر مطابقت دارد. در این قسمت نمونه‌هایی از کاربرد زبان عامیانه در مقالات شمس تبریزی ارائه می‌شود. شماره‌های داخل پرانتز مربوط به جلد اول است که شواهد و حجم بیشتر کتاب را در برمی‌گیرد.

واژگان و مفردات عامیانه

اتباع: مصدر باب افعال در لغت به معنی پیروی کردن است و در اصطلاح «لفظی است مهمل و بی‌معنی یا فاقد معنی روشن که به دنبال اسم یا

صفت می‌آید برای تأکید و گسترش معنی آنها یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم»
(انوری و گیوی، ۱۳۷۷، ۲: ۹۸) خان و مان (ص ۱۸۱)، گرد و مرد (ص ۲۲۱).

اسم اشخاص به شیوه عامیانه و با القاب: این اخی دو ماه شب و روز با این
پسر می‌گفت... (۳۱۰).

اصوات: اصوات را شبه جمله نیز می‌نامند، زیرا کلماتی هستند «که نقش فعل
یا جمله را بازی می‌کند بی‌آنکه شکل آنها را داشته باشد و برای بیان عواطف و
احساسات به کار می‌رود» (فرشیدورد، ۱۳۸۲، ص ۵۰۱): اینها گفتند خه! (۱۱۷)،
والک (۲۲۲)، ها، چرا خود را بستیزه می‌کشی! (۲۷۴)، هی هی! ... (۲۸۱)، صدا
گفت که صلا! (۲۸۹)، هلا (۲۹۳)، هی! (۲۹۴ و ۳۰۵).

تکرار: «تکرار دارای بار ادبی است و باعث به وجود آمدن سجع در متن
می‌شود. از انواع تکرار می‌توان به همحروفی، همصدایی، تکرار کلمه، تکرار
جمله، تکرار حروف اضافه و نشانه اشاره کرد» (داد، ۱۳۷۸). اعم از صفت و و
قید و اسم مرکب و عدد ...: پاره پاره (۳۲۴)، نیک نیک (۳۲۶)، چندچند (۳۲۰)،
سوراخ سوراخ (۲۹۶)، لرزان لرزان، عیان در عیان (۳۰۱)، ترسان ترسان (۲۹۲)،
بقا در بقا (۲۷۹)، پنهان پنهان (۲۸۲)، انگشت انگشت، خیک خیک (۲۸۳)،
دوردور (۲۳۹)، خارخار (۲۴۶)، خندان خندان (۲۵۰)، جداجدا (۲۷۱)، تف تف
(۲۳۰)، جواب در جواب، قید در قید (۱۸۶)، یکان یکان (۱۹۰)، نونو (۱۹۳)،
نیکونیکو (۱۹۴).

ابدال: شنیدیت (۳۲۷)، بردیت (۲۹۳)، واز (=باز) (۲۸۳)، خواهیت (۱۴۲)،
بتابرت (۱۱۳).

افزایش واج: استون (۲۸۹)، اشتاب (۲۹۱)، اشتر (۲۷۲)، استر (۲۷۲)، پول=پل
(۲۵۴ و ۲۸۷).

حذف واج: استا (۲۹۱)، برون (۲۹۲)، گفت مری! (۲۳۷)، پات (۲۱۷).

قلب: غلبیر (۲۹۰).

عدد و مقیاس: از باع تا باع، از شبر تا شبر، از زانو تا زانو (۱۳۰)، سه چهار مشک از آب دیده (۱۳۲)، از زانو تا به زانو (۱۳۵)، صد هزار رحمت (۱۴۴)، دوسه ترانه (۱۵۱)، صد چندین (۱۵۴۹)، یکی یکی (۱۶۱)، هزار رنگ (۱۸۲)، چهل هزار سال (۲۳۵)، بیست عمر (۲۳۵)، تایی چند از ... (۲۴۳)، هژده هزار عالم (۲۸۷)، صد اسبه (۲۸۱)، دو وسه از ایشان... (۲۹۶)، یکان یکان (۳۲۴).

مبهمات: فلان بزرگ را نمودی (۲۸۶)، او را پیش که فرستم... فلان یا فلان یا فلان؟ (۳۱۱)، من آشنا ام فلان بن فلان (۳۲۲).

واژه (ساده و مرکب)

برخی از واژه‌ها فقط در میان توده مردم کاربرد دارد و به طور معمول در زبان رسمی جایی ندارد. «مختص مردم بی سواد است و اشخاص باسواد هرگز آن را به کار نمی‌برند مگر برای منظوری» (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۸۵-۱۸۴). نمونه‌هایی از واژگان عامیانه که شمس تبریزی به کار برده است، ارائه می‌شود:

واژگان مفرد (ساده): آرزووانه (۲۷۳)، کچولک (۱۵۱)، پاپوچ (۲۵۴)، گندگی (۲۶۱).

واژگان مرکب: خوک خانه (۳۲۶)، گنده بغل (۳۲۴)، دزدیده (۳۲۵)، هم کاسه (۳۱۸)، کاسه لیزی (۲۰۲)، خفت و خاست (۲۱۵)، به گه ترک = زودتر (۲۹۱).

واژگان مرکب با کاف‌های تحقیر و تصغیر و تحبیب و تضعیف و...: آن شاگردک ما آن نیم کارک حجاب اوست (۹۵)، شیخک ریشاییل (۹۸)، آن شاعرک خود در عالم نبود (۹۸)، کارک کنم (۲۴۱)، خرکی که بر پول نرود ردش کن (۲۵۴)، روزگارک تو ببرد (۲۵۴)، باید که بارک کشد (۲۵۴)، این گفتن پیشگو ایشان را گرمک می‌کند، سردک نکند (۲۵۹)، سرکش بیریدند (۲۹۶)، کفش عالم را کفشک گفتن کفر است (۲۸۸)، به گه ترک (۲۹۱)، عورتکان (۳۰۲)، سرکش کنار

گرفتی (۳۰۴)، لفتک و لعبتک می‌ساخت... چون دخترکان بازی می‌کرد (۳۱۰)، پیشک خود نمی‌نگرد (۳۱۵)، ترکک (۳۲۵)، استغفارک رسمی (۳۲۷).
ضمیر: سرکش بریدند (۲۹۶)، محمدش کشت (۲۹۶)، سرکش کنار گرفتی (۳۰۴)، برداشتش (۲۹۲)، در فلق کشیدندش (۲۹۳)، ردش کن (۲۵۴).

۲- عبارات

عبارات (فعلی، اسمی، کنایات و ...)، ترکیبات و اصطلاحات عامیانه متداول در زبان عامیانه و روزمره مردم- همانند زبان رسمی- از اجزای متفاوتی مانند اسم‌ها و صفات و میانوند و پیشوند و پسوند ترکیب یافته‌اند. به دلیل فراوانی نمونه‌ها، تفکیک آنها بر حجم مقاله می‌افزاید. بنابراین در اینجا فقط مثال‌هایی بدون تفکیک ساختمان آنها ارائه می‌شود:

جگر من خون کرد (۷۰)، من دل خود خنک کردم (۷۰)، خرد می‌کنم سخن را (۷۱)، خانه پرست یک سوزن را راه نیست (۱۰۷)، انگشت بر رگ گذاشتن (۸۲)، استغفرالله می‌پرانیم (۹۵)، روترش بودن (۱۰۱)، انگشت بر دهان گرفت (۱۱۷)، گفت سر در دیوار زنید (۱۴۲)، من موئی نیستم بر تن او (۱۵۰)، کچولک کند (۱۵۱)، غرض را بر یک کف دست نهد (۱۵۳)، بن گوش خاریدن گرفت (۱۵۸)، کفش خود هر کس باید که نگاه دارند (۱۷۲)، سنگ از او هندی‌تر بود (۱۷۶)، در دوغ افتادن (۱۷۹)، باد سرهنگ آمد (۱۸۵)، از شاخ به شاخ نجهم (۱۸۶)، در را طاب بزد (۱۹۰)، گوشم گران است (۲۰۶)، تای مویشان صد چو او می‌ارزید (۲۰۹)، وقت‌ها بر در گوش داشت می (۲۰۹)، راه تراشیدن (۲۱۷)، از زخم او زمین شیر را باز داد (۲۱۸)، او خمر سرکه شد (۲۱۹)، مقصود او را همچون کف دست معین کنیم (۲۲۰)، این سخن بکر است اما پیش سوزنگر نی (۲۲۰)، چون کف دست دانستن (۲۳۱)، ذکر از ناف برآور (۲۲۳)، می‌خندم در رویش (۲۳۴)، عمر (رض) بزد یک چشم شیطان را کور کرد (۲۳۲)، من نخواهم

پشه‌ای از من کوفته شود (۲۳۳)، پنداری دکان تتماعی است که درآیی و برآشامی (۲۳۷)، ایوب با چندان کرم... می‌گویند دوازده هزار کرم بود. می‌گویند، من نمی‌گویم، نشمرده‌ام، گویی شمرده بودند. (۲۳۷)، به کتف زنند در دریا اندازند ... به باد لثی در آب افتاد (۲۳۷)، در حال گوشت و پوست و پر شد و بر پرید (۲۴۳)، اگر بیگانه مرا صد کفش بزند هیچ نگویم اما از یگانه سر مویی بگیرم (۲۵۲)، ... این دیگران در زبان انداخته‌اند که یخ از آن می‌بارد (۲۵۲)، هر چه بادا باد (۲۵۳)، اگر چیزی دیگر یابم تو رستی و اگر نی تو به دستی (۲۵۷)، مرا از سر و ریش خود یاد نبود (۲۶۷)، تو راه را به قباله گرفته‌ای؟ (۲۷۹)، تو سگی بر زبان بسته‌ای (۲۹۴)، پوست الف خاییدند هیچ معنی الف فهم نکردند (۲۹۵)، از زبانم این آمد (۳۰۲)، پای در کفش باید کرد (۳۰۶)، تا سوراخ بینی همه را بجوید (۳۰۷)، دعا راست است اما سوراخ غلط کرده (۳۰۹)، هم کاسگی (۳۱۸)، از پا به پا گردیدن (۳۲۱)، سخن بر من فرو ریخت (۳۲۱)، گرگ شیطان باز برف خواه بر افشاندن در چشم وقت شما (۳۲۵)، فقر او از آن سردستی‌ها نیست (۳۲۵)، تو ریزی ... (۲۹۴)، آستین فرو افشاندی صد ابوسعید فرو ریختی (۲۵۵).

۳- جملات

دعا: هر جا که هست عمرش دراز باد (۱۷۸)، خدا عمر دهد (۲۲۴)، خدا ترا همه جمعیت دهد (۲۸۱).

سوگند: ملحدم اگر تو می‌دانی که من چه می‌گویم (۱۱۸)، به خاک پای تو (۱۶۹)، والله بالله و تالله (۱۷۸)، والله که سوگند نمی‌خورم، بالله که سوگند نمی‌خورم (۳۰۵).

نفرین: وای بر گور او (۱۷۷).

دشنام: ای غرخواهر که توئی (۸۲)، ای فلان آن کس که این سنت نهاد (۱۷۲)، این بوی به ... زنت و به ... قواده‌اش زهی خر (۱۸۴)، اینها چه سگ‌اند

که آن گویند؟ (۲۱۱)، دشنام دادم که احمق فضول (۲۲۳)، ای مخنت بغا... (۲۳۷)، آن شهاب را آشکارا کافر می‌گفتند آن سگان (۲۷۵)، گنده‌بغل (۳۲۴)، هزار حدث بکند، شکم پیش آرند (۳۲۷).

کلمات رکیک و خبیثات: پس این همه مردمان و ما گاو و خریم و چهار پاییم (۱۴۸)، آن شخص می‌گفت فلان زن متوفی بر تن شور می‌خندید. حکیم گفت: به فلانش می‌خندید... (۱۵۱)، بیزارم از آن خدای که از فلانه مادر بیرون آید (۱۸۳)، خدای ... در هوا کرد، در ... کرد... (۱۸۳)، آتش را می‌کشد به بول یا آب گنده (۱۸۷)، چنانکه گربه در رید، حدث کند، می‌زنند و در روی او می‌مالند (۲۳۵)، ... تا از فرج استر این جهان را نظاره کنم (۲۳۷)، شیخ بادی رها کرد (۲۴۳)، این باد که وزیر رها کرد من رها کردم (۲۷۴)، ... او بر دروغ ریش گواست/ ریش مادرغرش بکن که سزاست (۲۹۵).

صورخیال عامیانه: در نوشته‌های عامیانه تشبیه و استعاره و کنایه ساده هستند و عناصر آنها از مواد محسوس و ملموس و عادی زندگی عادی گرفته شده‌اند: شیخ آن صوفی را گفت که تو موشی را محرم نیستی با تو سر را چگونه گویم. (۱/۷۱)، فیلسوفان همچو نسل یاجوج (۱۴۵)، مقصود آن را همچو کف دست معین کنیم (۲۲۰)، آن دل چو سنگ نرم نشد (۲۴۲)، خوردند به اشتها چون شکر (۲۶۱)، چون کف دست فرو افتادم (۲۷۶)، فرمودند چو سگ خون او را بلیسیدند (۲۹۶).

باورهای عامیانه: نه از آن مار آبی که زهرش نباشد، بلکه از این مار کوهی پر زهر (۱۴۷)، دو قطره خون از منقارشان فرو چکید و جان بدادند (۲۱۳)، گویند خدا را حلم‌هاست و صبرهاست، هر صبری صد سال و هزار سال (۲۵۲)، آن یکی گفت پشت گاو و ماهی می‌بینم... (۲۵۹)، آن غول است که ترا بانگ می‌کند و از یار جدا می‌کند و از راه راست سوی بیابان می‌کشد (۳۱۸).

نتیجه

متون عرفانی به عنوان اسناد مکتب تصوف و عرفان نیز از موضوعات ادب عامیانه آکنده است و مطالعه آنها برای درک اندیشه و آرمان و عقاید و طرز زندگی گذشتگان اهمیت فراوانی دارد. ارتباط ادب صوفیانه و عامیانه چند عامل دارد. یکی وجود افراد عامی و تحصیل کرده در حلقه متصوفه، دیگری تعلق برخی اصناف اجتماعی مانند فتیان و جوانمردان و عیاران و قلندران به جامعه متصوفه و عرفا؛ سوم و مهم‌تر از همه رابطه نزدیک و حشر و نشر عارفان و صوفیان با مردم عامی و لزوم به کارگیری زبان و ادبیات، لحن و سبک فراخور درک آنان است. شاخصه‌های ادبیات عامیانه مانند قصه و مثل و افسانه و ویژگی‌های زبانی در متون عرفانی به وفور دیده می‌شود.

بسامد قصه‌ها در مقالات شمس تبریزی بسیار زیاد است از لحاظ تیپ، شخصیت و موضوع، انواع گوناگونی دارند. نوع دیگر از عناصر ادب عامیانه در مقالات شمس مثل می‌باشد امثال جملات حکیمانه هستند که در عین فصاحت، سادگی، لطافت، دارای استعارات، کنایات، تشبیهات خالی از تکلف‌اند. اغلب مثل‌ها، موضوع اخلاقی و اجتماعی و حکیمانه را در بر دارند. زبان عامیانه که زبان مردم تحصیل نکرده و عامی است و شامل لغت‌های غلط یا نیمه‌غلطی است که مصادیق فراوانی دارد و در مقالات شمس در حد زیاد دیده می‌شود. شمس تبریزی از کارکرد قصه‌های عامیانه و ضرب‌المثل‌ها برای تفهیم مقاصد عالی عرفانی بهره گرفته و زبان عامیانه در برقراری ارتباط صمیمانه او با مخاطبان عام تأثیر داشته است.

بررسی متون عرفانی از لحاظ وجود عناصر ادبی و زبانی عامیانه، علاوه بر توسعه و تعمیق ظرایف و فهم متون عرفانی، به شناسایی عناصر فرهنگی و تاریخی زبان و ادبیات کمک شایانی خواهد کرد. در صورت بررسی عمیق هر یک

از عناصر و جوانب آنها، نتایج سودمندی به دست خواهد آمد و این تحقیق برای یادآوری چنین ضرورتی صورت گرفته است.

فهرست منابع

- ❖ آتش سودا، محمدعلی (۱۳۸۷) «زبان عامیانه در غزل حافظ»، نامه فرهنگستان، سال ۸، شماره سوم، صص ۸۵-۱۱۲
- ❖ ابراهیمی، نادر (۱۳۷۷)، صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها، تهران: حوزه هنری.
- ❖ ارجی، علی اصغر (۱۳۸۷)، «درآمدی بر داستان گویی صوفیانه»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، صص ۱۳۲-۱۱۱.
- ❖ انزابی‌نژاد، رضا، (۱۳۷۸)، نواخوان بزم صاحب‌دلان، چاپ دوازدهم، تهران: جامی.
- ❖ انوری و احمدی گیوی، حسن (۱۳۷۷)، دستور زبان فارسی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: فاطمی.
- ❖ انوشه، حسن (۱۳۷۲)، فرهنگ نامه ادب فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ❖ داد، سیما (۱۳۷۸)، فرهنگ ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- ❖ ذاکری، مصطفی (۱۳۸۱)، «تعریف برخی اصطلاحات مهم و اساسی در لهجه‌شناسی»، مجموعه مقالات هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران، به کوشش حسن رضایی باغ‌بیدی، ج اول، تهران: نشر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۲۰۴-۱۷۳.
- ❖ ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۶)، «بررسی ساختار ارسال المثل»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۵، صص ۶۲-۳۱.
- ❖ ----- (۱۳۸۸)، «طبقه‌بندی قصه / داستان‌های سنتی فارسی»، مجله جستارهای ادبی، شماره ۱۶۶، صص ۴۵-۲۳.
- ❖ رضی و فیض، احمد و مهدیه (۱۳۸۵)، «تحلیل عناصر داستانی در قصه‌های مقالات شمس تبریزی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ششم، صص ۶۸-۵۱.
- ❖ زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ چهارم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

- ❖ ----- (۱۳۶۲) ارزش میراث صوفیه، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ❖ ----- (۱۳۶۷)، جستجو در تصوف ایران، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ❖ سبک، ییری (۱۳۸۹)، ادبیات فولکلور ایران، ترجمه محمد اخگری، چاپ سوم، تهران: انتشارات سروش.
- ❖ شمس تبریزی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۷)، مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ❖ فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر، تهران: سخن.
- ❖ محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۲)، ادبیات عامیانه ایران، جلد اول و دوم، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: نشر چشمه.
- ❖ ----- (۱۳۸۷)، ادبیات عامیانه ایران جلد اول و دوم، چاپ چهارم، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، تهران: نشر چشمه.
- ❖ مورینسن، بالدیک، شفیع کدکنی، چیپک، ماریک، تاور؛ جورج، جولیان، محمدرضا، یرژی، ماریک و فلیکس (۱۳۸۰)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ❖ مؤیدحکمت، ناهیده (۴/۹)، «ارزش‌های بارز فرهنگی در مثل‌ها و تعبیرهای کنایی»، نامه فرهنگستان، ۴/۹، صص ۹۵-۱۰۵.
- ❖ میدی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، داستان‌های تفسیر کشف‌الاسرار گردآوری سید مهدی شمس‌الدین، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ❖ میرصادقی، جمال (۱۳۶۶)، ادبیات داستانی، چاپ اول، تهران: نشر سخن.
- ❖ میرصادقی، جمال و میمنت (۱۳۷۷)، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، چاپ اول، تهران: کتاب مهناز.
- ❖ میهن‌دوست، محسن (۱۳۸۰)، پژوهش عمومی فرهنگ عامه، تهران: انتشارات توس.
- ❖ هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۴) کشف‌المحجوب با مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
- ❖ یثربی، یحیی (۱۳۶۶)، فلسفه عرفان قم: ناشر مؤلف.
- ❖ یونسی، ابراهیم (۱۳۶۵)، هنر داستان‌نویسی چاپ چهارم، تهران: انتشارات سهروردی.

